

تحلیل وحی در اندیشه ابن عربی

دکتر یدالله دادجو*

◀ چکیده:

ابن عربی تحلیل خاصی از وحی دارد که از هستی‌شناسی او نشئت می‌گیرد. هستی‌شناسی او نیز بر تجلی حق تعالی مبتنی است. با تجلی او، همه پدیده‌های عالم لباس تحقق بر تن کرده، بروز و ظهور می‌یابد. حقیقت محمدیه و انسان کامل، نخستین تجلی حق تعالی است که همه مواهب انبیا از عهد آدم تا آخرین آنها و وحی از آن نشئت می‌گیرد. از نظر ابن عربی، وحی که همان معانی مجرد عقلی است، در قالب‌های حسی در مرتبه خیال، مقید است. از دیدگاه ابن عربی، وحی دو نوع است: یکی وحی عام که تمام موجودات عالم (ماسوی الله) را در بر می‌گیرد و دیگری، وحی خاص که همان الهام است. در تلقی وحی، گاه فرشته وحی نقش ایفا می‌کند. از آنجا که وحی شریعت و نبوت مربوط به وضع و تنظیم قوانین و برنامه‌های زندگی بشر در این دنیا است، منقطع می‌شود، اما ولایت که مربوط به چهره باطن و حقیقت دین است، استمرار می‌یابد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** ابن عربی، وحی، حقیقت محمدیه، جبرئیل، فرشته وحی، عالم مثال.

مقدمه

دیدگاه ابن عربی در باب وحی و نبوت بر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی او مبتنی است، و هستی‌شناسی وی بر تجلی حق تعالی استوار است، یعنی اصل هستی از یک منشأ واحد و بسیط با تجلیات پیاپی در حضرات گوناگون تنزل یافته و سرانجام به عالم ماده رسیده است.

تجلی خداوند در عالم اعیان و موجودات، توسط انسان کامل صورت گرفته است، زیرا انسان کامل محور گردش کائنات، خلیفه خدا در جهان هستی و واسطه بین خالق و مخلوق و مجرای فیض هستی است. از نگاه ابن عربی، همان‌طور که هستی همه موجودات از تجلی حق تعالی نشئت می‌گیرد، وحی و مراتب و مقامات نبوت و رسالت و ولایت نیز از تجلیات حق‌اند که توسط انسان کامل جلوه‌گر شده‌اند.

از نگاه ایشان، وحی دو قسم است که هم در عالم تکوین و هم در عالم تشریح جاری است: قسم اول آن، وحی عام است که تمام موجودات عالم (ماسوی...) را در بر می‌گیرد و دیگری، وحی خاص است که خود دو نوع است. نخست وحی مربوط به بشر در حوزه شریعت که اختصاص به انبیا دارد؛ دوم الهام است که اولیا از آن بهره می‌گیرند. از آنجا که سرّ خلافت انسان در دو سویه بودن او نهفته است، یعنی چون یک جهت آن غنا و بی‌نیازی است که همان جنبه ربوبی (حقیقت محمدیه) است و جهت دیگرش افتقار و نیاز که همان جنبه خلقی و مادی است، وحی زمانی رخ می‌دهد که وجود مادی پیامبر با جهت ربوبی و حقیقت انسان کامل اتصال یابد.

«انسان کامل محمدی همان‌طور که در عالم تفصیل مظاهری دارد، همچنین دارای مظاهری در وجود شخصی خارجی خود است، و مراتب و مقاماتی که از استکمالات وجود انسان کامل در منشأ عنصری حاصل می‌شود، استکمالات موجب اتصال و رجوع وجود فرعی آن حضرت است به وجود اصلی خود.» (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۷۹۴) در این نوشتار، تلاش خواهیم کرد به بررسی و تحلیل وحی در اندیشه ابن عربی پردازیم.

تعریف وحی

از دیدگاه ابن عربی، وحی چیزی است که توسط اشاره تحقق می‌یابد و اشاره جانشین

عبارت واقع می‌شود. تفاوت عبارت با اشاره این است که عبارت، واسطه‌ای است که از طریق آن، انسان به معنای مراد دست می‌یابد، به همین جهت عبارت نامیده شده است، برخلاف اشاره که عبارت از وحی است، و وحی همان مفهوم اول و افهام نخست است. هنگامی که خداوند به وحی تکلم می‌کند، صدایی شنیده می‌شود که همانند زنجیری است که بر سنگ صاف و لغزنده‌ای کشیده می‌شود. در حقیقت، وحی تجلی ذاتی حضرت حق است؛ از این رو در خبر آمده است که «کان الله اذا تکلم بالوحی کانه سلسله علی صفوان صعقت الملائکه»: هنگامی که خداوند به وحی تکلم می‌کند، گویی زنجیری است که بر سنگی لغزان کشیده می‌شود که فرشتگان بی‌هوش می‌شوند. (فتوحات مکیه، ۱۴۰۷ق، ۷۸/۲)

ابن عربی در جای دیگر، وحی را فرود آمدن معانی مجرد عقلی در قالب‌های حسی می‌داند که در مرتبه خیال، مقید است؛ خواه در خواب و یا در بیداری. بنابراین می‌توان گفت آنچه توسط اشاره واقع می‌شود، همان معانی مجرد معقول است. به اعتقاد ابن عربی، وحی با رؤیا آغاز می‌شود و از آنجا که حقیقت وحی، معانی مجرد عقلی است برای اینکه به مرتبه حس برسد، لازم است نخست به مرتبه خیال و سپس از آنجا به عالم حس فرود آید. چنان‌که رسول خدا(ص) علم را در مرتبه خیال به صورت شیر ادراک کرد. وی استدلال خویش را چنین بیان می‌کند:

از آنجا که آغاز در نزد ما، آن چیزی است که نخست مناسبت با حس دارد و سپس بر امور مجرد خارج از حس، ترقی می‌کند؛ پس آغاز وحی جز رؤیا چه در خواب و چه در بیداری نیست و مراد از وحی در اینجا، حقایقی است که با آن، شریعت تحقق می‌یابد که جز با نبی یا رسول امکان پذیر نیست.

ابن عربی تصریح کرده است که آغاز وحی پیامبر گرامی اسلام با رؤیا بوده است، اما از این مسئله لازم نمی‌آید که رؤیا برای هر پیامبری که به عنوان آغاز وحی مطرح باشد، بلکه سایر پیامبران ممکن است وحی را از طریق غیر رؤیا آغاز کرده باشند و وحی درباره غیر پیامبران نیز به وسیله رؤیا نیست، زیرا تنها رؤیای انبیا وحی است و در مورد وحی تکوینی نیز اساساً رؤیا مطرح نیست. (همان، ص ۵۸)

اقسام وحی

از دیدگاه شیخ اکبر، وحی دو نوع است: یکی وحی عام و دیگری وحی خاص. وحی عام، تمام موجودات عالم (ما سوی الله) را در بر می‌گیرد و اختصاص به انسان و فرشتگان ندارد؛ از این رو، حیوانات، جمادات، نباتات، آسمان‌ها، و زمین از موهبت وحی الهی برخوردارند، لذا می‌فرماید: «و اعلم انه ما من جنس من اجناس المخلوقین الا و قد اوحی الیه من ملک و جن و انسان و حیوان و نبات و جماد»: بدان که هیچ صنفی از اصناف مخلوقات جهان نیستند مگر اینکه به آن‌ها وحی شده است این وحی عام، فرشته، جن، انسان، حیوان، نبات و جماد را در بر می‌گیرد. (همان، ص ۷۸)

وحی عام چنان‌که تمام پدیده‌ها را در بر می‌گیرد، درباره اجزای گوناگون انسان نیز عمومیت دارد. «فما من شیء فیه من شعر و جلد و لحم و عصب و دم و روح و نفس و ظفر و ناب الا و هو عالم بالله تعالی بالفطره بالوحی الذی تجلی فیه.» (همان‌جا) تمام اجزای وجودی انسان همچون مو، پوست، گوشت، عصب، خون، روح، نفس، ناخن و دندان به طور فطری با وحی که حق در آن تجلی کرده، به خداوند تعالی علم دارند. این عربی درباره چگونگی عالم بودن انسان نسبت به خداوند تفصیل قائل است، یعنی معتقد است که باید انسان را از دو زاویه نگاه کنیم. اگر انسان را به لحاظ مجموعیت و کل آن در نظر بگیریم، در این صورت انسان نسبت به خداوند جاهل است مگر اینکه به گونه‌ای از طریق آموزش و یا غیر آن مانند الهام جایگاه و رابطه تفصیل و اجزای خویش را نسبت به خداوند دریابد؛ اما اگر انسان را با توجه به تک تک اجزای وجودی‌اش ملاحظه کنیم، نسبت به خداوند آگاه است. (فالانسان من حیث تفصیله عالم بالله و من حیث جملته جاهل بالله حتی یتعلم، ای یعلم بما فی تفصیله.) پس انسان از جهت تک تک اجزای وجودی‌اش، عالم به خداوند تعالی ولی از جهت وجود مجموعه‌ای خود نسبت به حضرت حق ناآگاه است، مگر آنکه به آنچه در تفصیل و تک تک اجزای اوست، اطلاع یابد و توجه کند که تمام اعضا و اجزای او از جانب حق تعالی می‌باشد. (همان‌جا)

ویژگی وحی عام

بی‌تردید در وحی نبوت، وقتی که وحی به نفس پیامبر نازل شد، پیامبر الهی بدون

هیچ‌گونه تردید و دودلی وحی را تلقی می‌کند و بر اساس محتوای وحی به وظیفه الهی خود، عمل و انذار یا تبشیر می‌کند. در وحی عام نیز، یکی از ویژگی‌های بسیار مهم وحی این است که مخاطب آن بدون هیچ‌گونه مقاومت آن را می‌پذیرد و تخلفی از خود بروز نمی‌دهد، زیرا غلبه وحی قوی‌تر از آن است که در مقابله مقاومت شود. چنان‌که خداوند تعالی به مادر موسی وحی کرد که موسی را شیر ده و چون بر آن بیمناک شدی، او را در نیل بینداز. (قصص/۷) او نیز همان‌گونه عمل کرد و هیچ‌گونه مخالفتی از خود نشان نداد، در حالی که عواطف مادرانه، افکندن کودک شیرخوار در رودخانه عمیق و پر از آب را نمی‌پذیرد، لذا چنین عملی از سوی مادر حضرت موسی (ع) دلیل بر این است که مخاطب، توان مخالفت با آن را ندارد و بر طبق وحی رفتار می‌کند: «فدل علی ان الوحی اقوی سلطانا فی نفس الموحی الیه من طبعه الذی هو عین نفسه.» (فتوحات مکیه، بی تا، ۵۸/۲) عدم مخالفت مادر حضرت موسی (ع) دلالت می‌کند بر اینکه سلطنت و حاکمیت وحی در نفس کسی که به او وحی می‌شود، از سلطه طبع وی که عین خود اوست، قوی‌تر است.

اما وحی خاص وحی مربوط به انسان‌هاست که خود بر دو قسم است: اول، وحی مربوط به بشر در حوزه شریعت. وحی مربوط به شریعت اختصاص به انبیا دارد و غیر انبیا در آن شریک نیستند، اما از نوع دوم، وحی خاص همان الهام است که اولیا از آن بهره می‌گیرند و مخصوص به پیامبران نیست. البته احتمال دارد به پیامبر صاحب شریعت در خارج از عرصه شریعت نیز وحی شود. پس از پایان یافتن نبوت پیامبر اسلام، اولیای الهی اگر از حقایق غیبی بهره‌مند شوند، تنها در خصوص فهم همین شریعت است. آنان شریعت تازه‌ای ندارند. (همان جا)

وجوه دیگر وحی از نگاه ابن عربی

ابن عربی در تفسیر آیه شریفه «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» (شوری / ۵۱: خداوند با هیچ بشری سخن نمی‌گوید، مگر اینکه از طریق وحی (بدون واسطه) یا از پس پرده یا رسولی را می‌فرستد و او به اذن خداوند آنچه حضرت حق می‌خواهد، به پیامبر وحی

می‌کند، به درستی که خداوند بلند مرتبه و حکیم است) می‌گوید: وحی بدون واسطه آن است که وقتی سالک به مقام وحدت و فنا می‌رسد، بدون واسطه به او وحی می‌شود، و وحی از پشت پرده و حائل از آن جهت است که قلب شخص در حجاب و در مقام تجلیات صفات است. خداوند تعالی با او به نحو مناجات و مکالمه و مکاشفه و محادثه سخن می‌گوید و نه با حال رؤیت، زیرا وی در پشت پرده حجاب صفات، محجوب است؛ چنان‌که حال حضرت موسی (ع) چنین بود. وحی از طریق فرشته نیز از طریق القای دمیدن در قلب و الهام یا در خواب است. (تفسیر القرآن الکریم، ص ۴۳۷-۴۳۸)

تحقیق و بررسی

ابن عربی در جای دیگر با توجه به آیه «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ» می‌گوید: مراد از رسول، اعم از فرشته و پیامبر (ص) است، یعنی همان‌طور که پیامبر کلام خداوند را توسط فرشته وحی می‌شنود و تلقی می‌کند، انسان عادی نیز توسط پیامبر، کلام خداوند را می‌شنود و تلقی می‌کند. (فتوحات مکیه، ۱۴۰۷ق، ۳/۳۳۲ و ۲/۳۷۵)

لکن آنچه از این آیه به دست می‌آید، این است که فرشته وحی به اذن و اجازه خداوند وحی می‌کند، زیرا مراد از رسول، فرشته وحی است نه رسول انسانی که به افراد عادی ابلاغ می‌کند، زیرا اساساً به تبلیغ انسانی مانند پیامبر وحی اطلاق نمی‌شود. (المیزان، ۷۴/۱۸)

ضرورت وحی و نبوت

برهانی که ابن عربی برای ضرورت وحی و نبوت ارائه می‌دهد، مبتنی بر تحلیل وحی از نظام هستی و اسماء و صفات حق تعالی می‌باشد. برای تبیین برهان لازم است به موضوعی که ابن عربی با عنوان «نزاع و تخاصم اسماء» مطرح می‌کند، توجه کنیم. ابن عربی بر این باور است که هر یک از اسماء حق تعالی برای اینکه از عالم اعیان ثابت‌شده در عالم خارج ظهور و بروز پیدا کنند، استدعای صورتی مخصوص جهت ظهور دارند. این اقتضا و استدعا موجب ضرورت تکثر در عالم اعیان می‌گردد. چون هر یک از اسماء درخواست ظهور و سلطنت و حاکمیت مطلق دارند، میان آن‌ها تقابل، نزاع و

تخاصم رخ می دهد، در حالی که تحقق آنها در عالم اعیان باعث می شود تا هر یک از اعیان خارجی، مظهر اسمی خاص باشند و هر مظهري، موجب پوشیده ماندن مظهر دیگری می شود. نتیجه این پوشیده ماندن و احتجاب این است که اسم دیگر امکان بروز و ظهور نداشته و به مرحله کمال تکوین خود نائل نشود. برای جلوگیری از تخاصم میان مظاهر اسما لازم است مظهري حاکم و عادل وجود داشته باشد تا میان آنها به عدالت حکم کند و هر یک از اعیان را به کمال خود برساند. این حاکم عادل، همان نبی حقیقی و قطب ازلی و ابدی یا حقیقت محمدی است.

به گفته خوارزمی: «چون اسماء الهی به حسب خصوصیات که در حضرت علمی دارند، هر یک اقتضای آن می کنند که در خارج به صورتی مخصوص ظاهر گردد، پس به ضرورت تکثر در خارج لازم می آید، و چون هر یک از اسماء، طلب ظهور خود و ظهور سلطنت و احکام خود می کنند، لاجرم میان اعیان خارجی نزاع و تخاصم واقع می شود به سبب احتجاب هر یکی از اعیان خارجی از اسمی که ظاهر می شود در غیر او. پس احتیاج می افتد به مظهري حاکم عادل که حکم کند میان ایشان و نگاه دارد نظام عالم را در دنیا و در آخرت و حکم کند میان اسما نیز به عدالت تا هر اسمی را از اسما به کمال او رساند ظاهراً و باطناً. و آن حاکم عادل، نبی حقیقی است و قطب ازلی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً که حقیقت محمدیه عبارت از اوست، چنان که به آن اشارت فرمود که: «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین؛ یعنی بین العلم و الجسم.» (شرح فصوص الحکم، ۱۳۷۵، ص ۳۱)

نسبت وحی و الهام

ابن عربی درباره الهام می گوید: الهام نوعی اخبار الهی است. «ولا یتخیل فی الالهام انه لیس بخبر الهی، ما هو الامر کذلک، بل هو خبر الهی»: تصور نشود که الهام خبر الهی نیست، چنین تصویری صحیح نیست؛ بلکه الهام یک خبر الهی است. گفتنی است که این اخبار الهی به دو صورت محقق می شود: ۱. با واسطه که توسط فرشته ای که از دیده شخص الهام شده پنهان است؛ ۲. بدون واسطه که با ارتباط مستقیم با وجه خاصی که بین خداوند تعالی و بنده وجود دارد. در این حالت پیامبر، فرشته واسطه وحی را

به رؤیت بصر و با چشم خود می‌بیند، در حالی که غیر پیامبر تنها اثر آن را حس می‌کند، ولی به رؤیت بصر نمی‌بیند. در خصوص نسبت بین وحی و الهام می‌توان گفت وحی و الهام در عین حال که با یکدیگر وجوه مشترکی دارند، از وجوه تمایزی نیز برخوردارند. وجوه مشترک وحی و الهام عبارت‌اند از:

۱. همزادی و هم‌سنخ بودن آن دو، زیرا الهام و وحی هر دو اخبار الهی هستند.
۲. هم الهام و هم وحی می‌توانند با واسطه یا بدون واسطه تحقق یابند.
۳. الهام و وحی هر دو از نوع علم حضوری هستند.
۴. الهام حقیقی با سبب از راه تزکیه و مصفا کردن نفس و رعایت قوانین شریعت حاصل می‌شود. برای حصول وحی هرچند از اسباب معمولی و متعارف نمی‌توان بهره‌ای گرفت، لکن قلب گیرنده وحی باید قلبی تزکیه شده و نفسی پاک و مصفا باشد.

وحی و الهام هر دو از نوع مکاشفات‌اند، زیرا وحی از اقسام مکاشفات شهودی متضمن کشف معنوی، لکن الهام، کشف معنوی صرف است. (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۵۹۰)

تفاوت وحی و الهام

چنان‌که گذشت، وحی و الهام دارای وجوه تمایزی نیز نسبت به هم‌اند؛ بدین روی، وجود تفاوت‌ها و وجوه تمایز بین این دو، امری انکارناپذیر است؛ بنابراین در تفاوت بین وحی و الهام می‌توان گفت:

۱. الهام گاهی بدون واسطه هیچ موجودی، از جانب خداوند تعالی حاصل می‌شود، یعنی از وجه خاصی که حق تعالی با اشیا دارد، به دست می‌آید. ولی وحی از طریق ملائکه و شهود فرشتگان بر نفس نبوی (ص) افاضه می‌شود. از این رو، احادیث قدسیه را وحی نمی‌دانند؛ گرچه به اتفاق اهل معرفت، احادیث قدسیه، کلام حق است.

۲. از نظر عارفان، وحی از اقسام مکاشفات شهودی متضمن کشف معنوی است، زیرا گاهی ملک و فرشته به صورتی از صور و معانی متمثل شده و حقایق را بر نبی (ص) عرضه می‌کند، در حالی که الهام، کشف معنوی صرف است.
۳. وحی از خواص نبوت است، ولی الهام از خواص ولایت.
۴. وحی برای نبی حاصل نمی‌شود، مگر با اطلاع از سبب و علتی که علم مستفاد از وحی حاصل شده است.
۵. از شرایط وحی، تبلیغ است بر خلاف الهام. (همان‌جا)

نقد دیدگاه غزالی در وجه تمایز وحی و الهام

غزالی درباره راه‌های تحصیل علوم بر این باور است که از دو راه می‌توان دانش آموخت:

۱. از طریق معلم انسانی
 ۲. از طریق تعلم و آموختن ربانی که خود دو قسم است: یکی از طریق وحی و دیگری از راه الهام.
- از نظر غزالی، علم حاصل وحی نبوی نامیده می‌شود و آنچه از طریق الهام به دست می‌آید، علم لدنی نام دارد. سپس در مورد لدنی (الهام) می‌گوید: «و العلم اللدنی هو الذی لا واسطه فی حصوله بین نفس و بین الباری: علم لدنی یا الهام، علمی است که واسطه‌ای در حصول آن، بین نفس انسان و باری تعالی وجود ندارد؛ بنابراین، طبق نظر غزالی، فرق بین وحی و الهام این است که وحی نبوت را فرشته در قلب القا می‌کند، اما الهام بدون وساطت فرشته تحقق می‌یابد. مجموعه رسائل غزالی. (الرساله اللدنیه، ص ۶۷) لکن ابن عربی، این تفاوت را اصلی‌ترین فرق بین وحی و الهام نمی‌داند، بلکه معتقد است فرق بین وحی و الهام در محتوای آن دو است. لکن ابن عربی از پذیرش این دیدگاه سر باز زده و بر این باور است که فرق بین وحی و الهام در وساطت فرشته و عدم آن نیست بلکه در محتوای آن دو است، یعنی همان سان که وحی پیامبری توسط فرشته وحی بر پیامبر نازل می‌شود، الهام نیز می‌تواند توسط فرشته الهی بر قلب اولیا وارد شود؛ چنان‌که بدون وساطت فرشته نیز امکان

دارد. به باور محیی‌الدین عربی، منشأ خطای غزالی و هم‌فکران او در این است که آنان از الهام‌هایی که توسط فرشتگان به دست می‌آید، برخوردار نبوده‌اند؛ از این رو، این حکم را ویژگی عمومی و کلی الهام دانسته‌اند، در حالی که اگر اولیایی کامل‌تر از خود را دیدار می‌کردند، به اشتباه خود آگاهی می‌یافتند و اذعان می‌کردند که گاهی الهام به اولیای الهی توسط فرشتگان انجام می‌گیرد. (فتوحات مکیه، ۱۴۰۷ق، ۳/۳۰۸)

وحی شعوری غیر اکتسابی و ورای طور عقل است

هرچند تهذیب نفس و تصفیة باطن و پیمودن مدارج و مقامات معنوی و سفرهای روحانی برای تلقی و دریافت وحی لازم است، ولی علت تامه حصول آن نیست، لذا اگرچه بین مکاشفه و وحی، وحدت و سنخیت وجود و از طریق مکاشفه، بسیاری از حقایق پنهان و حجاب‌های پشت پرده برای انسان آشکار می‌شود، یکی از ویژگی‌های اساسی پدیده وحی این است که وحی، حقیقتی الهی، وهبی، اعطایی و غیراکتسابی است و حس و عقل انسان در تلقی آن نقشی ندارد. اساساً از نظر ابن عربی، دانش‌ها به دو بخش تقسیم می‌شوند: ۱. دانش کسبی؛ ۲. دانش وهبی.

دانش کسبی، آن است که انسان از طریق تفکر و اندیشه و حواس خویش به دست می‌آورد، ولی دانش وهبی، آن است که با هیچ یک از ابزارها و وسایلی که در اختیار دارد، همچون حواس چندگانه نمی‌تواند آن را به دست آورد، بلکه علوم وهبی، داده یا عطایی از جانب خداوند است که آن را در دل‌ها و روان‌ها نازل می‌کند. در حقیقت، انسان آن را بدون هیچ سبب بیرونی می‌یابد. (فتوحات مکیه، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۴)

بنابراین، نباید وحی را با دانش‌های به دست آمده از طریق تقوا خلط کرد و تصور نمود که دانش‌های حاصل شده از تقوا دانش‌های غیر اکتسابی و وهبی‌اند، زیرا تقوا نیز همانند اندیشه درست با ترتیب مقدمات سببی برای حصول دانش است؛ چنان‌که خداوند بینایی را وسیله‌ای برای دیدنی‌ها قرار داده است و علم وهبی از راه سبب به دست نمی‌آید. ابن عربی در موارد متعدد به صراحت اعلام می‌دارد که وحی و علوم انبیا و دانش‌های اهل اسرار تنها با تجلی الهی و دریافت فیض قدسی به دست می‌آید و امری ورای مرزهای عقل است. شیخ اکبر حتی سخن را فراتر برده و بر این باور است

که آنچه را پیامبران الهی از طریق وحی دریافت داشته‌اند و به پیروان و مخاطبان خود عرضه داشته‌اند، چیزی است که دلیل‌های عقلی آن را محال می‌شمارند؛ چنان‌که می‌گوید: «رأینا اهل طریق الله من رسول و نبی و ولی و قد جاءوا بامور من المعرفة بنعوت الاله فی طریقتهم احوالها الادله العقلیه... فانهم قائل ان ثم طوراً آخر وراء طور ادراك العقلی... و هو للانبیا و کبار الاولیا.» (فتوحات مکیه، بی‌تا، ۳۱/۱ و ۲۸۸؛ ۱۱۴/۲، ۱۱۶، ۱۲۸ و ۵۲۳)

اهل معرفت الهی اعم از رسول، نبی و ولی، معرفت‌هایی را با ویژگی و صفت الهی در مسیرشان آورده‌اند که دلیل‌های عقلی آن را محال می‌داند. آنان بر این باورند که اساساً معرفت‌های که اهل الله، امری فراسوی ادراک مرزهای عقلی است، و این‌گونه معرفت تنها برای پیامبران و بزرگان از اولیاست.

توجیه دیدگاه غزالی توسط ابن عربی

از نظر ابن عربی، دانش‌های غیر وهبی و اکتسابی چه از طریق حواس به دست آمده باشند یا از طریق عقل و اندیشه، خطاپذیرند، لذا به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند، زیرا علوم و دانش‌هایی که از دو طریق مذکور برای انسان حاصل می‌شود، از پشتوانه قطعی و منشأ مطمئن برخوردار نیست، زیرا حس، همیشه واقعیت را نشان نمی‌دهد و گاهی به خطا می‌رود.

از سوی دیگر، عقل نیز در آنچه از ضروریات یا نظریات به آدمی می‌دهد، همواره با واقع مطابقت ندارد و صحیح نیستند. پس در هر دو صورت، انسان در یافته‌های خود چه از ناحیه حس یا عقل، مقلد است؛ در نتیجه علوم کسب شده خطاپذیر و اعتمادناپذیر است، ولی علوم به دست آمده از طریق وحی که دانش وهبی است، قطعی قابل اعتماد و خطاناپذیر است.

ابن عربی با توجه به این نکته می‌گوید: اگر با سخن برخی از اهل الله و اهل مکاشفه روبه‌رو شدید که اشاره به اکتسابی بودن وحی و نبوت دارد، همچون ابی حامد غزالی و غیر او، مرادشان غیر آنچه ما ذکر کردیم، نیست. ایشان در مقام توجیه نظر غزالی می‌گویند: مراد کسانی که نبوت و وحی را اکتسابی می‌دانند، این است که آنان بر اثر

مجاهده و مبارزه با خواهش‌های نفسانی در نزد خداوند مقام و منزلت بلندی پیدا می‌کنند. آن‌چنان که منزلتی که همراه با جعل احکام و تشریح نه در خودشان و نه در دیگران نیست. کسانی که نبوت را عین شرع و جعل و نصب احکام می‌دانند، قائل‌اند که وحی شریعت و نبوت امری اختصاصی و مربوط به پیامبران بوده و اکتسابی بودن وحی را منع می‌کنند. (فتوحات مکیه، ۱۴۰۷ق، ۲۵۳/۱۱)

بنابراین از نظر ابن عربی، سخن غزالی نیز دلالت بر اکتسابی بودن ندارد. ایشان پس از آنکه نبوت را به نبوت عامه و خاصه تقسیم می‌کند، می‌گوید: ولایت، نبوت عامه است، ولی نبوتی که در آن تشریح محقق می‌شود، نبوت خاصه است. از نظر وی، مقام نبوت، مقام خاصی در ولایت است. در حقیقت، انبیا و اولیا از جانب خداوند صاحب شریعت می‌شوند؛ خداوند اموری را برای آنان حلال و اموری را نیز حرام کرده است و مقام تشریح و نزول وحی نبوت را تنها به آن‌ها اختصاص داده و دیگران در نیل به وحی تشریح و نبوت با آن‌ها مشارکت ندارند. (همان، ۱۹۳/۳)

تحقیق و بررسی

در تقسیم‌بندی نبوت به عامه و خاصه، ابن عربی بر خلاف عرف متکلمان، برای نبوت عامه و خاصه تفسیر دیگری مطرح کرده است که ذکر شد، لکن متکلمان نبوت عامه را بر مطلق نبوت یعنی مطلق همه پیامبران و نبوت خاصه را بر نبوت پیامبر خاصی مانند نبوت پیامبر گرامی اسلام اطلاق می‌کند.

حقیقت و سرشت وحی از منظر ابن عربی

برای شناخت سرشت وحی از دیدگاه ابن عربی، توجه به این نکته مهم است که دیدگاه محیی‌الدین در باب وحی و نبوت بر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی او استوار است. او مراتب هستی را به پنج قسم تقسیم می‌کند:

۱. غیب مطلق یا غیب حقیقی یا هویت مطلقه که عالم آن اعیان ثابت است؛
۲. عالم ارواح مجرد یا عالم جبروت؛
۳. عالم مثال یا علام ملکوت (این دو عالم به غیب مضاف مشهورند)؛
۴. عالم ملک یا شهادت؛

۵. عالم انسان کامل. (شرح فصوص الحکم، ۱۳۷۵، ص ۲۵؛ شرح مقدمه قیصری، ص ۴۴۷-۴۷۹)

هستی‌شناسی ابن عربی بر تجلی حق تعالی استوار است، زیرا تجلی بیانگر نحوه فاعلیت حق تعالی و نشان‌دهنده و کیفیت ارتباط وحدت به کثرت و چگونگی نشئت گرفتن کثرات و حقایق موجودات از یک منشأ واحد بسیط با تجلیات گوناگون و پیاپی است؛ چنان‌که می‌گوید: «و اما سر المنازل: والمنازل فهو ظهور الحق بالتجلی فی صور کل ماسواه... فلولا تجلیه لکل شیء مظهر شیئهُ ذلک الشیء». مراد از منازل این است که حضرت حق در صورت‌های کل ماسوایش به وسیله تجلی و ظهور یابد. اگر تجلی حق برای هر چیزی نباشد، شیئیت آن چیز، تحقق نمی‌یابد. تجلی خداوند هم بر دو گونه است: یکی تجلی علمی غیبی یا تجلی ذاتی حبی است که به آن فیض اقدس گفته می‌شود. این تجلی عبارت است از ظهور حق در صدور اعیان ثابتة در علم الهی.

تجلی دوم، تجلی شهودی وجودی است که از آن به فیض مقدس تعبیر می‌شود. با این تجلی، علم خارج وجود پیدا می‌کند. در تجلی اول، خداوند از مقام احدیت به مقام واحدیت تجلی می‌یابد و خود را در مرتبه علم به صورت اعیان ثابتة نمایان می‌سازد، اما در تجلی دوم به اعیان ثابتة، هستی می‌بخشد و عالم را ایجاد می‌کند. ابن عربی از این دو تجلی، به تجلی غیب و تجلی شهادت یاد می‌کند. (فصوص الحکم، ۱۳۶۶، ص ۱۱۹-۱۳۷)

از نگاه ابن عربی، عالم انسان کامل، مهم‌ترین عوالم پنج‌گانه است، زیرا حقیقت انسان کامل که از آن به حقیقت محمدیه تعبیر می‌شود، مبدأ حیات و روح عالم هستی و واسطه بین خدا و بندگانش است و اساساً همگان از آدم گرفته تا خاتم، تمام آنچه دارند، از حقیقت محمدی و انسان کامل دارند.

«فکل نبی من لدن آدم الی آخر نبی ما منهم احدا یاخذ الا من مشکوه خاتم النبیین وان تأخر وجود طینته فانه به حقیقته موجود، و هو قوله "کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین" و غیره من الانبیا ما کان نبیا الا حین بعث.» (همان، ص ۶۴) بی‌تردید شعور مرموز و پدیده وحی نیز از جمله پدیده‌هایی است که به نور تجلی آن جمال جمیل جلوه‌گر شده است. تبیین مطلب این است که از نظر محیی‌الدین برای دریافت وحی سفرهای

روحانی و طی منازل مختلف گریزناپذیر است. از این رو، انسان باید در طی سفرهای متعدد معنوی همه پندارها، هواها و خواهش‌های نفسانی را از خود دور کند و حجاب‌های ظلمانی و نورانی فراوانی را خرق کند. سرانجام بر اثر این مجاهده و طی منازل الهی، اسماء و صفات الهی بر او تجلی می‌کنند و او مظهر اساسی خاص الهی واقع می‌شود، و شایستگی تلقی وحی را پیدا می‌کند؛ البته چنان‌که گفته شد، وحی شعوری اکتسابی نیست؛ خداوند تعالی هر کسی را که شایسته بداند، به مقام دریافت وحی نائل می‌کند. «سالک بعد از اختفا عین خود بعد از طی ابواب و منازل ولایت در نور وجود، و اتّصاف به وجود حقانی و انغمار در عین توحید وارد مکاشفه می‌شود... بعد از پایان سفر اول در اوایل سفر دوم سالک به مقام فنا می‌رسد و سپس به مقام بقا نائل می‌شود. در این مرحله، دارای شرح صدر می‌شود و رسوم خلقی را در حقیقت حق، شهود می‌کند و به واسطه مظهریت اسم هادی و تحقق به این اسم و پی بردن به اسرار و خواص این اسم به واسطه شهود حقایق و معارف و احکام و آنچه مدخلیت در صلاح نظام وجود دارد، مستعد از برای تکمیل خلائق می‌گردد. کسی که مستعد برای تکمیل خلائق است و حقایق نظامات وجودی را در حضرت علمیه شهود نموده است یا نبی است و یا ولی.» (شرح مقدمه قیصری، ص ۶۲۰)

ابن عربی در مورد دیگری بر این عقیده است که پیامبر و ولی خدا، نخست وحی را با تجلی خداوند به چیزی برای حقیقت آن ولی خاص دریافت می‌کند؛ چنان‌که می‌گوید: «فاذا اراد الحق ان یوحی الی ولی من اولیائه بامرما تجلی الحق فی صورۀ ذلک الامر لهذه العین التی هی حقیقۀ ذلک الولی الخاص، فیفهم من ذلک التجلی بمجرد المشاهدة ما یرید الحق ان یعلمه به فیجد الولی فی نفسه علم ما لم یکن یعلم کما وجد النبى علیه السلام... فی شربه اللبن... فهو وحی خالص لایشوبه ما یفسده.» (تفسیر القرآن الکریم، ۴۶۳)

هر گاه خداوند تعالی اراده کند به یکی از اولیای خویش به وسیله چیزی وحی کند، در صورت آن چیز برای این عین ثابتی که حقیقت و هویت آن ولی خاص است، تجلی می‌کند؛ سپس آن ولی و پیامبر از آن تجلی به مجرد مشاهده آنچه را خداوند اراده تعلیم آنچه نمی‌داند کرده است، در خود می‌یابد؛ چنان‌که پیامبر اسلام (ص) در

نوشیدن شیر آن دانش لازم را در خود دریافت. این وحی خالصی است که هیچ چیز دیگری در آن دخالت ندارد و آن را فاسد نمی‌کند. (فتوحات مکیه، بی تا، ج ۳/۴۶)

تجلیات فرشته وحی از دیدگاه ابن عربی

ابن عربی معتقد است روح القدس و فرشته وحی به صورت‌های گوناگون تجلی می‌کند، ولی خود حقیقتی است که ذاتاً از هر گونه تغییر و تحول مصون است؛ چنان‌که می‌گوید: «روح القدس تارة يتجلى في صورة دحية و غيره و تجلى و قد سد الافق و تجلى في صورة الدر و تنوعت عليه الصور أو تنوع في الصور و نعلم انه من حيث انه روح القدس مطهر عن التغيير في ذاته و لكن هكذا ندرکه»: روح القدس گاهی به صورت دحیه و غیر آن تجلی می‌کند. گاهی نیز به گونه‌ای تجلی می‌کند که سراسر افق را فراگرفته و بعضی اوقات نیز در صورت گوهر ظاهر شده است.

صورت‌ها بر او در انواع گوناگون وارد شده یا او در صورت‌ها تنوع یافته است، در حالی که می‌دانیم که او از آن جهت که روح القدس است، از هر گونه دگرگونی و تغییر در ذاتش پاک است، اما او را این‌گونه و در قالب این صورت‌های گوناگون ادراک می‌کنیم. گفتنی است که رسول و نبی، فرشته وحی را به طور روبه‌رو در هنگام القای وحی با چشم خویش نمی‌بیند، ولی غیر رسول اثر فرشته وحی را حس می‌کند، لکن به طور روبه‌رو با چشم آن را هنگام القای وحی مشاهده نمی‌کند. در این حالت، خداوند تعالی آنچه را اراده کرده الهام یا از وجه و طریق خاصی اعطا کند، با برداشتن وسایط آن را انجام می‌دهد و این‌گونه القا برترین و شریف‌ترین نوع القا است که هم رسول و هم ولی در آن شرکت دارند. * (همان، ۳/۲۳۹)

انقطاع وحی و خاتمیت از دیدگاه محیی‌الدین عربی

بی‌تردید یکی از باورهای اساسی مسلمانان، اعتقاد به انقطاع وحی و خاتمیت است، یعنی بعد از رحلت رسول مکرم اسلام (ص) وحی قطع شده و هیچ‌گاه وحی نبوت بر احدی نازل نخواهد شد. محیی‌الدین عربی بر آن است که آنچه دائماً استمرار خواهد داشت، همان ولایت (نبوت عامه) است، ولی وحی تشریحی با رحلت رسول خدا (ص) قطع خواهد شد؛ چنان‌که می‌گوید: «واعلم ان الولاية هي الفلك المحيط العام، و لهذا لم

تقطع، و لها الابناء العام. و اما نبوة التشريع و الرسالة فمقطعة. و فی محمد صلی الله علیه و سلم قد انقطعت، فلا نبی بعده، یعنی شرعا او مشرعا له و لا رسول و هو المشرع... الا ان الله لطيف بعباده، فابقی لهم النبوة العامة التي لا تشريع فيها.» (فصوص الحکم، ۱۴۰۰ق، ص ۱۳۵): بدان ولایت همان دایره‌ای است که به طور عام احاطه دارد، و بدین روی هیچگاه قطع نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد، و برای آن خبررسانی همیشگی وجود دارد؛ اما نبوت تشريع و رسالت انقطاع‌پذیر است. این نبوت در حضرت محمد(ص) ختم شده و پایان پذیرفته است. پس نبی، یعنی کسی که تشريع‌کننده یا تشريع شده برای اوست و نیز رسول که تشريع‌کننده باشد، پس از او نخواهد آمد. جز آنکه خداوند تعالی نسبت به بندگانش مهربان است و برای آن‌ها نبوت عام را که تشريع در آن نیست، باقی گذاشته است. محیی‌الدین در جایی دیگر به انقطاع وحی تصریح کرده و معتقد است بعد از رحلت رسول مکرم اسلام، آنچه برای انسان از سروش‌های الهی و دانش‌های عینی باقی مانده است، تنها الهام است و وحی پیامبری بر کسی نازل نمی‌شود؛ چنان‌که می‌گوید: «و اعلم ان لنا من الله الالهام لا الوحي، فان سبيل الوحي قد انقطع بموت رسول الله(ص).» (فتوحات مکيه، بی تا، ۲۳۸/۳) بدان که برای ما از جانب خداوند تنها الهام است نه وحی، زیرا وحی با رحلت رسول خدا(ص) قطع شده است.

وی درباره حضرت عیسی(ع) که خود از پیامبران بزرگ و اولوالعزم است و در آخر الزمان رجعت می‌کند، معتقد است که به او نیز وحی نازل نمی‌شود. تنها از الهام و مکاشفه بهره‌مند است، زیرا او تابع سنت پیامبر است. «فله الكشف اذا نزل والالهام.» (همان‌جا) حضرت عیسی(ع) هنگام رجعت از کشف و الهام برخوردار است؛ بنابراین بعد از ختم نبوت، تکلیف جدیدی از سوی کسی که از طرف خداوند ادعای نزول آن را کند، پذیرفته نیست: «فکل من قال من اهل الكشف انه مأمور بأمر الهی فی حرکاته و سکنااته مخالف لامر شرعی محمدی تکلیفی فقد التبس علیه الامر.» (فتوحات مکيه، بی تا، ۱۷۹/۱): هرکس از اهل مکاشفه بگوید: من در اعمال و رفتار خود مأمور به امری الهی هستم که مخالف با امر شرعی و تکلیفی شریعت محمد(ص) است، به یقین امر بر او مشتبه شده است.

سر انقطاع نبوت و استمرار ولایت

نبوت، دایره تامی است که دایره‌های گوناگون و متفاوت را شامل می‌شود و منشأ این تفاوت مربوط به تفاوت در جهت حقانیت و مرتبه باطن و حقیقت است که منشأ نبوت می‌شود. اکملیت خاتم انبیا از سایر پیامبران به جهت دایره ولایت و اتم بودن جهت حقانیت آن حضرت است، لذا از آنجا که جهت نبوت، جهت خلقی و امکانی و جهت ولایت جهت حقی و وجودی است، نبوت و رسالت منقطع می‌شود و جهت ولایت استمرار می‌یابد، زیرا در هر زمانی قطبی که مظهر تام اسماء و صفات حق تعالی باشد، در نظام وجود لازم و واجب است. به همین جهت، از نگاه ابن عربی بعد از خلقت نوری پیامبر اکرم (ص)، اولین موجودی که قبول ظهور کرده، علی ابن ابی طالب (ع) و خاتم ولایت مطلقه مهدی موعود (عج) در آخر زمان است. (هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص ۱۷۴-۱۷۵)

ابن عربی به این حقیقت تصریح می‌کند که جنبه نبوت مربوط به وضع قوانین و برنامه‌های زندگی بشر در این جهان است. در آخرت این عناوین از صاحبان آنان سلب می‌گردد، در حالی که عنوان ولایت که مربوط به چهره باطن و حقیقت دین است، همیشه باقی خواهد بود. «و ذلک إنک تعلم أن الشرع تکلیف بأعمال مخصوصه أو نهی عن أفعال مخصوصه و محلها هذه الدار فهی منقطعہ والولایه لیست كذلك»: زیرا تو می‌دانی که شرع عبارت است از تکلیف در کارهای خاص یا نهی از کارهای خاص و محل آن، همین دنیا است؛ از این رو، نبوت مستمر نیست، بر خلاف ولایت. (فصوص الحکم، ۱۳۶۶، ص ۱۳۶)

نتیجه‌گیری

از نظر ابن عربی، وحی تجلی حق تعالی است که از عالم انسان کامل و حقیقت محمدی سرچشمه می‌گیرد. همچنین وحی، امری اعطایی و وهبی است نه اکتسابی، یعنی از طریق عقل، اندیشه و قوای حسی به دست نمی‌آید. فرشته وحی گاهی واسطه نزول وحی می‌شود. ابن عربی، میان وحی نبوی و الهام ربانی تمایز قایل است، ولی فرق بین وحی و الهام را در وساطت فرشته و عدم آن نمی‌داند، بلکه بر این باور است

که تفاوت در محتوای آن دو است. از نظر وی، وحی نبوی همواره استمرار ندارد، اما وحی به معنای الهام‌های ربانی استمرار دارد.



پی‌نوشت:

* تفاوت نبی و رسول: نبی کسی است که فرشته از جانب خداوند نزد او می‌آید و وحی الهی را بر او نازل می‌کند و آن وحی مشتمل بر شریعتی است که وی را به آن متعبد می‌سازد. حال اگر با آن شریعت به سوی دیگران نیز مبعوث باشد، رسول خداست. (الفتوحات المکیه، بی تا، ۲۰۳/۱)

منابع

- تفسیر القرآن الکریم؛ محیی‌الدین عربی، چ ۲، ناصر خسرو، تهران ۱۳۶۸.
- شرح فصوص الحکم؛ تاج‌الدین حسین خوارزمی، چ ۳، مولا، تهران ۱۳۷۵.
- _____؛ محمد داوود قیصری، چ ۱، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم؛ سید جلال‌الدین آشتیانی، چ ۵، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، قم ۱۳۸۰.
- الفتوحات المکیه؛ محیی‌الدین عربی، المكتبة العربیه، قاهره ۱۴۰۷ق.
- _____؛ _____، دار صادر، بیروت، بی تا.
- فصوص الحکم؛ _____، چ ۱، انتشارات الزهراء، تهران ۱۳۶۶.
- _____؛ _____، چ ۲، دارالکتب العربیه، بیروت ۱۴۰۰ق.
- مجموعه رسائل الامام الغزالی، چ ۱، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۴ق.
- المیزان فی تفسیر القرآن؛ محمدحسین طباطبایی، چ ۳، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۳ق.
- هستی از نظر فلسفه و عرفان؛ سید جلال‌الدین آشتیانی، نهضت زنان مسلمان، تهران، بی تا.